

English idioms and expressions

1. as easy as ABC مثل آب خوردن - سهل و آسان
2. be up and about again دوباره سالم و سر پا بودن
3. bring sth about موجب بروز چیزی شدن
4. come about رخ دادن - روی دادن
5. go/set about sth به کاری دست زدن
6. be about to do sth در شرف انجام کاری بودن
7. absence of mind حواس پرتی - پریشان خاطری
8. by accident اتفاقی - تصادفی
9. in accordance with طبق - بنابر - بر حسب
10. become/be accustomed to اکت شدن با - خو گرفتن با
11. have an ace up one's sleeve = have an ace in the hole (US) برگ برنده داشتن
12. the heel of Achilles نقطه ضعف - پاشنه آشیل
13. get one's act together عذم خود را جزم کردن
14. get in on the act وارد ماجرا شدن - درگیر قضیه شدن
15. catch sb in the (very) act مچ کسی را حین عمل گرفتن
16. Act of God بالای آسمانی
17. put through (در مخابرات) وصل کردن
18. run into اتفاقاً دیدن
19. at sight بمحض مشاهده
20. in a nutshell در یک کلمه - خلاصه
21. hold on صبر کردن - مقاومت کردن
22. stand for علامت اختصاری بودن
23. get down to مشغول شدن به
24. keep track of sb رد کسی / چیزی را نگه داشتن
25. get in the habit of عادت کردن به
26. set off عزیمت کردن
27. pick out دستچین کردن - پیدا کردن
28. fall through شکست خوردن - نقش بر آب شدن
29. turn round رونق گرفتن - تخلیه و بارگیری کردن
30. by word of mouth شفاهی
31. fill out پر شدن - پر کردن
32. cross out خط زدن - خط کشیدن روی
33. take oneself رفتن - تشریف بردن
34. kick oneself خود را سرزنش کردن

35. be above one's head بالاتر از حد فهم کسی
36. burn the midnight oil دود چراغ خوردن - شب بیدار بودن
37. break out فرار کردن - شیوع یافتن
38. bring down سرنگون کردن
39. run up against (مشکلات - مسایل) مواجه شدن با
40. be at odds اختلاف داشتن
41. behind schedule از برنامه عقب بودن
42. on the spot درجا - فی الفور
43. a good deal خیلی زیاد
44. draw up توقف کردن - ایستادن
45. get along سرکردن - پیشرفت کردن - تفاهم داشتن
46. come along همراه آمدن
47. be at issue مورد بحث بودن - مسئله داشتن - به هم موافق نبودن
48. at random همین طوری - الله بختکی - بدون هدف
49. get (sth) across رد کردن - عبور کردن - فهماندن - روشن کردن
50. make a scene الم شنگه به پا کردن - قشقرق راه انداختن
51. in touch (with sb/sth) در تماس (با کسی) - در ارتباط (با کسی) - مطلع (از چیزی)
52. be supposed to do sth قرار بودن که - بنا بودن که - موظف بودن که - مجاز بودن که
53. as a matter of fact رد واقع - در حقیقت
54. give somebody a hand به کسی کمک کردن
55. be up to sb به عهده کسی بودن - وظیفه کسی بودن - بستگی به نظر کسی داشتن
56. step out تند تر رفتن - بیرون رفتن
57. drop (sth/sb) off کم شدن - افت کردن - خوابیدن - به خواب رفتن - (کالا) تحویل دادن
58. bring sth / sb out (معنی) شکافتن - توضیح دادن - شناساندن
59. check (sth/sb) out تحقیق کردن درباره - توجه کردن به - بازبینی کردن - امانت گرفتن (کتابداری)
60. stick out (زبان، سر) در آوردن - دراز کردن - بیرون آوردن
61. ache to do sth برای کسی / چیزی / کاری بی تابی کردن
62. act for/on behalf of sb به نمایندگی از طرف ... اقدام کردن
63. a man of action مرد عمل
64. in action در حین کار
65. put/set sth into action عملی کردن - اجرا کردن
66. add fuel to the flames آتش را دامن زدن
67. add insult to injury بد را بد تر کردن - نمک به زخم پاشیدن
68. address oneself to مبادرت ورزیدن به - پرداختن به - توجه کردن به
69. adhere to sth وفادار بودن به - چسبیدن به
70. on an ad hoc basis بدون فکر قبلی - همینطوری

71. ad lib بدون آمادگی قبلی - فی البداهه
72. in advance (of) پیشاپیش - از پیش - جلوتر(از)
73. have an advantage (over) برتری داشتن بر
74. an affair of honor قضیه ناموسی - دوئل
75. now and again گاه گاهی - بعضی اوقات
76. be/act one's age مطابق سن خود رفتار کردن
77. look one's age (کسی) همانقدر که سنش است نشان دادن
78. I couldn't agree more بدون تردید صد در صد موافقم
79. look ahead در فکر آتیه بودن - به فکر آینده بودن
80. in the air نا معلوم - شایع
81. float / walk on air از شادی در پوست خود نگنجیدن
82. give oneself/put on airs قیافه گرفتن - خود را گرفتن - ادا داشتن
83. be on the alert گوش به زنگ بودن
84. alive with سرشار از - آکنده از
85. all the same با اینهمه - معهذا - با وجود این
86. go through with sth (نقشه، جنایت و غیره) به انجام رساندن - تمام کردن
87. hang in there ادامه دادن - ول نکردن
88. stick with sth چیزی / کاری را ادامه دادن - باز هم ... ادامه دادن
89. sweat sth out دندان روی جگر گذاشتن - طاقت آوردن - منتظر ماندن
90. duck the issue = avoid an unpleasant job
91. face up to sth (مشکل، خطر) مواجه شدن با، (واقعیت) پذیرفتن، قبول کردن
92. leave someone high and dry کسی را تنها و بی یاور گذاشتن
93. pass the buck از زیر مسئولیت در رفتن - کاسه کوزهها را سر کسی شکستن
94. point one's finger at someone کسی را متهم کردن
95. shoulder the responsibility مسئولیت چیزی را پذیرفتن
96. worm out of something از زیر مسئولیت در رفتن
97. be a breeze خیلی آسان بودن
98. be all thumbs دست و پا چلفتی بودن، ناشی بودن
99. be easy as pie خیلی آسان بودن
100. have a golden touch راحت پول در آوردن
101. have a green thumb مهارت در باغبانی داشتن
102. have a knack for sth لم کاری را بلد بودن - قلق کاری را دانستن
103. have two left feet مثل چلاقیها راه رفتن - دست و پا چلفتی بودن
104. do back-breaking work کار سخت و دشواری را انجام دادن
105. fall down on the job موفق نشدن - خوب کار نکردن
106. goof off وقت گذراندن - وقت گذراندن

107. hit the books شدیداً مطالعه کردن - خر خوانی کردن
108. keep one's nose to the grindstone سخت کار کردن - بکش کار کردن
109. work like a dog سخت کار کردن
110. work one's finger to the bone سخت کار کردن
111. all or nothing همه یا هیچ
112. find middle ground حد وسط رفتن - موضع میانه گرفتن - توافق کردن
113. give and take توافق - سازگاری - مصالحه
114. meet someone halfway با کسی سازش کردن - با کسی کنار آمدن
115. go halfway سازش کردن - کنار آمدن
116. middle-of-the-road میانه رو - محافظه کارانه - معتدل
117. stick to one's gun سر حرف / تصمیم خود ماندن - کوتاه نیامدن
118. be a copycat تقلید کردن - دنباله رو بودن
119. be a mama's boy بچه ننه بودن
120. be a yes-man بله قربان گو بودن - نوکر ماب بودن
121. be on one's own مستقل بودن - روی پای خود ایستادن
122. be tied to one's mother's apron strings زیر سلطه مادر بودن - به مادر خود چسبیدن
123. cut the apron strings مستقل شدن
124. have a mind of one's own فکر مستقلی داشتن - صاحب فکر بودن
125. lead someone by the nose افسار کسی را در دست داشتن
126. stand on one's own two feet به خود متکی بودن - مستقل بودن
127. bare one's soul احساسات خود را ابراز کردن - سفره دل خود را باز کردن
128. be two-faced دو رو بودن
129. be up front صادق بودن
130. get sth off one's chest عقده دل را باز کردن - دل خود را خالی کردن
131. lay one's cards on the table دست خود را رو کردن - رو راست بودن
132. look someone in the eye با شهامت با کسی / چیزی رویاروی شدن
133. pull the wool over someone's eyes سر کسی شیره مالیدن - کلاه سر کسی گذاشتن
134. talk behind someone's back غیبت کردن
135. tell it like it is حقیقت را گفتن
136. be a good sport جوانمرد بودن - معرفت گذاشتن
137. be a hit below the belt نامردی کردن - ناجوانمردانه عمل کردن
138. fair shake رفتار صادقانه
139. get away with murder کسی هر کاری / غلطی دلش خواستن کردن
140. give sb the axe کسی را اخراج کردن
141. rake someone over the coals انتقاد شدید از کسی کردن - توبیخ کردن
142. throw someone a curve سر کسی شیره مالیدن - کسی را دور زدن

143. be a loner گوشه گیر بودن - تکرو بودن
144. brainstorm مشکل گشایی گروهی کردن
145. go it alone تنهایی دست به کار شدن - تنهایی اقدام کردن
146. join forces متحد شدن - هم پیمان شدن - هم دست شدن
147. lend a hand کمک کردن - حمایت کردن
148. pitch in حمایت کردن - کمک کردن
149. pool one's resources امکانات را روی هم گذاشتن - نیروها را با هم جمع کردن
150. put heads together با هم مشورت کردن - عقل های خود را روی هم گذاشتن
151. strike off on one's own تنهایی کاری را انجام دادن
152. two heads are better than one دو تا کله بهتر از یک کله کار می کند
153. long time no see! مشتاق دیدار! پارسال دوست امسال آشنا!
154. be a long shot بعید بودن - احتمالش ضعیف بودن
155. be like looking for a needle in a haystack در کاهدان دنبال سوزن گشتن
156. be out of one's hands خارج از کنترل کسی بودن
157. beat the odds علی رغم همه مشکلات برنده شدن
158. cards stacked against one اوضاع بر وفق مراد (کسی) نبودن
159. hand is dealt خارج از کنترل یا مسئولیت کسی بودن
160. have a snowball's chance in hell اصلاً شانسی نداشتن
161. see the writing on the wall هشدار / اعلام خطر را دیدن
162. tie one's hands دست و پای کسی را بستن - کسی را ناتوان کردن
163. be cool toward someone با کسی به سردی رفتار کردن
164. get up on the wrong side of the bed از دنده چپ بلند شده بودن
165. give someone the cold shoulder به کسی محل نگذاشتن - کسی را تحویل نگرفتن
166. have a bone to pick with someone از کسی گله داشتن - با کسی دعوا کردن
167. have a sunny disposition خوش خلق بودن
168. icy stare نگاه سردی داشتن - غیر صمیمی بودن
169. leave a bad taste in one's mouth خاطره تلخی ب جا گذاشتن - توی ذوق زدن
170. turn one's back on someone به کسی پشت کردن - از کسی روی گرداندن
171. turn one's nose up at someone چیزی را قابل ندانستن - به چیزی اعتنا نکردن
172. welcome someone with open arms با آغوش باز استقبال کردن
173. be down in the dumps افسرده و ناراحت بودن
174. be in seventh heaven خیلی شاد بودن
175. be on cloud nine خیلی شاد بودن
176. be on top of the world شاد و شنگول بودن - مغرور و سر بلند بودن
177. be out of sorts کسل بودن - بد عنق بودن
178. be tickled pink شاد و شنگول بودن

179. feel blue غمگین و ناراحت بودن
180. feel like a million bucks شاد و شنگول بودن
181. look like one has the weight of the world on one's shoulders خیلی خسته و ناراحت بودن
182. look like one lost one's best friend خیلی ناراحت بودن
183. be down to earth سر به زیر بودن
184. be too big for one's breeches خود را داخل آدم حساب کردن
185. go to one's head مست قدرت شدن - کسی را مست کردن - احساس مهم بودن کردن
186. have a swollen head قیافه گرفتن - خود را گرفتن
187. put someone in someone's place کسی را سر جای خود نشان دادن - باد کسی را خواباندن
188. show off پز دادن - قمپز در کردن
189. strut like a rooster مغرورانه راه رفتن - پز دادن
190. take someone down a notch or two کسی را تحقیر کردن - خوار کردن
191. think one is God's gift to mankind احساس غرور زیاد کردن - از دماغ فیل افتادن
192. toot one's own horn موفقیت های خود را اغراق کردن
193. be cool as a cucumber خیلی خونسرد بودن - بی اعتنا بودن
194. be tough as nails قوی بودن
195. be tough-skinned پوست کلفت بودن - قوی بودن
196. come apart at the seams زود فرو ریختن - خود را باختن
197. fall apart کنترل خود را از دست دادن
198. flip out خیلی عصبی و دیوانه شدن
199. go to pieces از پا افتادن - درب و داغون شدن
200. keep a stiff upper lip خم به ابرو نیاوردن - خونسردی خود را حفظ کردن
201. keep one's chin up مقاومت کردن - خم به ابرو نیاوردن
202. not bat an eyelash خم به ابرو نیاوردن - مقاومت کردن
203. pull oneself together خود را جمع و جور کردن - بر خود مسلط شدن
204. be out in left field از مرحله پرت بودن
205. be out to lunch از مرحله پرت بودن - خیال بافی کردن
206. be sharp as a tack تیزهوش بودن - باهوش بودن
207. have a head on one's shoulder با هوش بودن
208. have a lot on the ball باهوش بودن
209. have a screw loose یک دنده کسی کم بودن - عقل کسی پاره سنگ برداشتن
210. not have anything between the ears خنگ و کودن بودن
211. not know whether one is coming or going گیج و منگ بودن
212. pick someone's brain فکر و نقشه کسی را دزدیدن - زیاد سوال پرسیدن
213. play with half a deck خنگ و کودن بودن
214. put on one's thinking cap عمیقاً روی مسئله ای فکر کردن

215. be at someone's elbow با کسی خیلی صمیمی و نزدیک بودن
216. be pushy پررو بودن - پرخاشگر بودن
217. breathe down someone's neck کسی را پاییدن / زیر نظر گرفتن
218. breathing space جا و فضای کافی
219. crash a party بدون دعوت به جایی رفتن
220. elbow one's way in راه خود را باز کردن
221. elbow room جای کافی - آزادی عمل
222. feel fenced in احساس محدود بودن کردن
223. feel hemmed in احساس محدود بودن کردن
224. keep someone at arm's length از کسی دوری کردن - به کسی رو ندادن
225. move in on someone قبضه کردن - در دست خود گرفتن - کنترل کسی را گرفتن
226. tailgate سپر به سپر رانندگی کردن - چسباندن به
227. be off base اشتباه کردن
228. be right on target درست به هدف زدن
229. beat around the bush حاشیه رفتن
230. get down to the nuts and bolts فقط به چیزهای مهم پرداختن - به اصل مسئله پرداختن
231. get to the heart of something به اصل مسئله پرداختن
232. hem and haw من و من کردن
233. hit the bull's eye به اصل مسئله پرداختن
234. hit the nail on the head درست حدس زدن - درست به هدف زدن
235. miss the mark خطا کردن - تیر کسی به سنگ خوردن
236. skirt the issue موضع نگرفتن
237. take the bull by the horns مستقیماً مواجه شدن - (با مشکلات) سر شاخ شدن
238. zero in on sth توجه خود را روی چیزی متمرکز کردن
239. be in the big time کار و بار سکه بودن
240. be low man on the totem pole آخرین بودن
241. be the cream of the crop بهترین انتخاب بودن - آخرین بودن
242. be top dog مهمترین شخص بودن
243. bring up the rear نفر آخر بودن - نفر آخر شدن
244. feather in one's cap مایه افتخار - مایه مباهات
245. get ahead موفق شدن - پیش رفتن
246. not hold a candle to قابل مقایسه نبودن با - به گرد پای ...نرسیدن
247. play second fiddle to someone تحت شعاع کسی بودن
248. scrape the bottom of the barrel به حداقل رسیدن - کفگیر به ته دیگ خوردن
249. sit up and take notice هوش و حواس خود را باز یافتن
250. steal the show هنرپیشه و غیره) گل کردن - دیگران را تحت شعاع قرار دادن

251. take one's hat off to someone کسی را تحسین کردن
252. whip the pants off someone با اختلاف زیاد برنده شدن
253. at a snail's pace خیلی کند
254. drag one's feet فس کردن - (از روی بی میلی) این دست و آن دست کردن
255. get moving شروع کردن
256. get the ball rolling شروع کردن - مجلس را گرم کردن
257. get the show on the road دست به کار شدن - کار را شروع کردن
258. have lead in one's shoes کند بودن - آهسته رفتن
259. in a flash خیلی سریع
260. in no time در مدت خیلی کوتاه
261. in nothing flat در مدت خیلی کوتاه
262. like a bat out of hell مثل برق
263. quick as a wink بسیار سریع
264. roll up one's sleeves آستین ها را بالا زدن - آماده کار شدن
265. shake a leg یالا - شروع کن - بجنب
266. be hard - hearted سنگدل بودن - بی عاطفه بودن
267. be tight-fisted خسیس بودن
268. be warm-hearted مهربان بودن - رئوف بودن
269. bend over backward for someone تلاش زیادی کردن - خیلی سعی کردن
270. cut someone to the quick به احساسات کسی صدمه زدن
271. give someone the shirt off one's back خیلی سخاوتمند بودن
272. go out of one's way for someone نهایت تلاش را کردن
273. go to bat for someone به داد کسی رسیدن - به کمک کسی رفتن
274. have a heart رحم داشتن
275. have a heart of gold مهربان و رئوف بودن - خوش قلب بودن
276. have a heart of stone رحم نداشتن - سنگدل بودن
277. heart goes out to someone احساس همدردی کردن با کسی
278. heart is in the right place خوش قلب بودن - مهربان بودن - دل کسی پاک بودن
279. lend someone an ear گوش کردن به کسی
280. be fit to be tied خیلی عصبی و غمگین بودن
281. be hot and bothered عصبی و هیجانی بودن
282. be hot under the collar عصبی بودن
283. be hot-headed آتشی بودن - کم طاقت بودن
284. blow up عصبانی شدن - منفجر شدن - اختیار خود را از دست دادن
285. fly off the handle از کوره در رفتن - عصبانی شدن
286. give someone a piece of one's mind نظر خود را با حالت عصبانیت گفتن

287. grit one's teeth دندان به هم فشردن - خشم خود را فرو خوردن
288. hold one's temper عصبانیت خود را کنترل کردن
289. keep a civil tongue (در هنگام عصبانیت) با ادب بودن
290. let off steam عقده دل خود را خالی کردن
291. make someone's blood boil خون کسی را به جوش آوردن - عصبانی کردن
292. reach the boiling point خیلی عصبانی شدن
293. see red خیلی عصبانی شدن
294. bury the hatchet آشتی کردن - دست از دعوا برداشتن
295. button one's lips ساکت ماندن - رازی را نگهداشتن
296. flow with the tide اعتراض نکردن - همراه بودن - پذیرفتن
297. get off someone's back دست از سر کسی برداشتن - (کسی) شرش را از سر کسی کم کردن
298. handle someone with kid gloves به نرمی رفتار کردن
299. hold one's tongue دم فرو بستن - زبان خود را نگه داشتن
300. iron things out رفع و رجوع کردن - حل کردن
301. jump down someone's throat به کسی توپیدن - به کسی پرخاش کردن
302. kick up a fuss - آشوب به پا کردن - دردسر درست کردن ایجاد مشکل و مزاحمت کردن
303. let sleeping dogs lie شر را خواباندن
304. let well enough alone راضی بودن به آنچه که است
305. make waves درد سر درست کردن - آشوب به پا کردن - شلوغ کردن
306. mind one's own business سر کسی به کار خودش بودن - تو دنیای خود بودن
307. Mind your own business! فضولی موقوف! به تو چه مربوط! Mind your own business!
308. open a can of worms ایجاد مسئله یا مشکل پیچیده ای کردن
309. rock the boat اوضاع را به هم زدن - موش دواندن - سنگ انداختن
310. see eye to eye یکدل بودن - وحدت نظر داشتن - همدل بودن
311. upset the applecart کاسه و کوزه کسی را نقش بر آب کردن - برنامه های کسی را خراب کردن
312. eat humble pie به عذر خواهی افتادن - به غلط کردن افتادن
313. a flash in the pan تلاش نا پایدار - اقدام بی ثمر - جوش آبی و بی نتیجه
314. to pour oil on troubled waters صلح برقرار کردن - کسی را آرام کردن
315. the sword of Damocles اجل معلق - خطر قریب الوقوع - شمشیر داموکلس
316. wet blanket آیه یاس - آینه دق
317. beard the lion in his den به کنار شیر رفتن - با شیر دست و پنجه نرم کردن
318. carry the day پیروز شدن - فاتح شدن - غلبه کردن
319. Skid Row محله بی خانمانها - محله فقراء
320. go up in smoke دود شدن و به هوا رفتن - نقش بر آب شدن - بر باد رفتن
321. feeling no pain مست
322. Hobson's choice انتخاب تحمیلی - انتخاب زورکی

323. rule the roost دست بالا گرفتن - حرف آخر را زدن - تصمیم گیرنده نهایی بودن
324. take sb down a peg باد کسی را خالی کردن - نوک کسی را چیدن
325. I'm from Missouri شک دارم
326. red-letter day روز خاطره انگیز - روز به یاد ماندنی
327. one swallow does not make a summer با یک گل بهار همیشه
328. a bitter pill (to swallow) آش کشک خالی
329. It's just sour grapes دستش به گوشت نمی رسد، می گوید پیف پیف
330. cool one's heels منتظر ماندن - معطل ماندن - بلا تکلیف ماندن
331. red herring چیز حواس پرت کن
332. spill the beans بند را آب دادن
333. have/get cold feet ترس داشتن
334. Don't look a gift horse in the mouth دندان اسب پیش کشی را نمی شمردند
335. be on the carpet مورد بحث بودن - تویخ شدن - مورد بازخواست قرار گرفتن
336. show one's hands/cards دست خود را رو کردن
337. feather one's nest بار خود را بستن - تامین آتیه کردن
338. fair-weather friends رفیق نیمه راه
339. sow one's wild oats جوانی های خود را کردن - عشق دنیا را کردن
340. windfall مال باد آورده
341. wash one's dirty linen in public نزاعهای خانگی را بر ملا کردن
342. save (one's) face آبروی خود را حفظ کردن - ظاهر را حفظ کردن
343. Indian summer گرمای پاییزی - دوران دلنشینی پیری
344. the lion's share بزرگترین سهم - تکه گنده - بزرگترین قسمت
345. fall / jump out of the frying pan از چاله در آمدن و به چاه افتادن
346. keep the pot boiling بازی را گرم نگه داشتن - کار را ادامه دادن
347. gild the lily طلا خرج مطلا کردن - زیاده از حد ستایش کردن
348. steal one's thunder رو دست کسی بلند شدن - به کسی پیشدستی کردن
349. wool-gathering گیجی - منگی - حواس پرتی - پریشانی
350. whitewash ماست مالی کردن - لاپوشانی کردن
351. break the ice سر صحبت را باز کردن - در آشنایی را باز کردن
352. make a beeline for یکراست سراغ ... رفتن
353. the world, the flesh, and the devil نفس اماره
354. make bricks without straw آب در غربال کردن
355. have the upper hand کنترل را به دست گرفتن
356. draw in one's horns عقب کشیدن - ماست ها را کیسه کردن - غلاف کردن
357. put the cart before the horse سرنا را از سر گشادش زدن - قضایا را وارونه دیدن
358. turn the tables ابتکار عمل را به دست گرفتن - اوضاع را به سود خود عوض کردن

359. be a chip off the old block کسی به باباش رفتن
360. at large (جنایتکار، حیوان) آزاد - ول
361. wink at چشم پوشی کردن - نادیده گرفتن
362. be/go against the grain خلاف طبیعت... بودن - خلاف میل... بودن
363. play possum خود را به موش مردگی زدن - تجاهل کردن
364. know the ropes لم کار را بلد بودن - فوت و فنش را دانستن
365. behind the eight ball در مخمسه - در درد سر قرار گرفتن
366. give sth / oneself a lick and a promise گربه شور کردن - دستی به سر و صورت خود کشیدن
367. tongue-in-cheek شوخی - غیر جدی - شوخی آمیز
368. take the wind out of sb's sails باد کسی را خالی کردن - روی کسی را کم کردن
369. in apple-pie order منظم و مرتب - هر چیز سر جای خودش
370. on the distaff side از طرف مادر - از طرف زن - (خویشاوند) مادری
371. on the qui vive مترصد - گوش به زنگ - چشم انتظار
372. get one's back up عصبانی شدن
373. bring home the bacon دست پر برگشتن - موفق شدن - شیر برگشتن
374. of the first water فرد اعلا - درجه یک - از بهترین
375. on his own hook به تنهایی - بدون کمک دیگران
376. It's as broad as it is long چه علی خواجه باشد چه خواجه علی - فرقی نمی کند
377. blow hot and cold دمدمی بودن - از شاخه ای به شاخه ای پریدن - ثبات نداشتن
378. be in the doldrums افسرده بودن - دچار خمودگی بودن
379. split hairs به جزئیات بند کردن - زیادی موشکافی کردن
380. strike while the iron is hot تا تنور داغ است نان را چسباندن
381. once in a blue moon به ندرت - هر از قری - سال تا سال
382. sleep on it به فردا موکول کردن - تا فردا راجع به آن فکر کردن
383. pull one's weight کار خود را انجام دادن - به سهم خود خوب کار کردن
384. white elephant چیز به درد نخور - چیز بی مصرف - وبال گردن
385. lock, stock, and barrel کاملاً
386. be out on a limb در موقعیت حساسی قرار داشتن - دست تنها ماندن
387. a fly in the ointment موی دماغ - دردسر - اسباب زحمت - گرفتاری
388. take French leave بدون اجازه رفتن
389. in the arms of Morpheus خوابیده
390. forty winks چرت کوتاه
391. in the lap of the gods پا در هوا بودن - نا معلوم بودن - نا مشخص بودن
392. neither / without rhyme nor reason بی معنی - بی سروته
393. get the sack اخراج شدن

394. climb/jump on the bandwagon فرصت طلبی کردن - به هر سازی رقصیدن
395. on the dot دقیقاً به موقع
396. take sb under one's wing کسی را زیر بال خود گرفتن - از کسی حمایت کردن
397. be/go/get out of one's depth عقل کسی قد ندادن - خارج از فهم کسی بودن
398. take a leaf out of sb's book کسی را الگو / سرمشق قرار دادن
399. get down to brass tacks به اصل مطلب پرداختن - حاشیه نرفتن
400. hook, line and sinker از اول تا آخر - همه - کلاً - به طور کامل
401. raise Cain دردسر درست کردن - داد و قال راه انداختن
402. leave no stone unturned نهایت تلاش را کردن
403. tighten one's belt کمتر خرج کردن - مقتصدانه خرج کردن
404. off the beaten track دور از آبادی
405. a square peg in a round hole آدم نامناسب - وصله ناجور
406. by hook or by crook هر طور شده - به هر کلکی شده - به هر طریقی
407. castles in the air خیال خام - پندار پوچ
408. sacred cow اصل مسلم - اعتقاد بی چون و چرا
409. through thick and thin علیرغم تمام مشکلات - با وجود همه گرفتاریها
410. take sth/sb by storm به سرعت مجذوب خود کردن - بی درنگ شیفته کردن
411. in good / fine fettle سالم و تندرست بودن - سرحال - سر دماغ
412. have sth at one's fingertips چیزی را در آستین داشتن - به چیزی احاطه داشتن
413. pretty-pretty اجق و جق - گل منگلی
414. acid test آزمایش تعیین کننده - آزمایش نهایی
415. twist sb round one's little finger کسی را سر انگشت خود چرخاندن - کسی تو مشمت (کسی) بودن
416. do one's heart good به کسی قوت قلب دادن - دل کسی را شاد کردن
417. worth one's weight in gold خیلی ارزش داشتن - یک دنیا ارزیدن - قیمت داشتن
418. make (both) ends meet خرج و دخل خود را یکی کردن - به اندازه جیب خود خرج کردن
419. toe the mark اطاعت امر کردن - طبق دستور عمل کردن
420. under a cloud مورد بدگمانی - مظنون - بدنام - مورد بی مهري
421. flog a dead horse زور بیخودی زدن - وقت و نیروی خود را تلف کردن
422. the die is cast کار ار کار گذشته
423. cat's paw آلت دست
424. straight from the shoulder صاف و پوست کنده - رک و راست
425. rub sb up the wrong way کسی را اذیت کردن - کسی را ناراحت کردن
426. pour / throw cold water on (نقشه، تصمیم و غیره) تو سر...زدن - آیه یاس برای چیزی خواندن